



از لحظه لحظه زندگی‌ام لذت برده‌ام

گزارشی از یک گفت‌وگوی مصمیمانه با نادر مشایخی به مناسبت تحلیل از او در سی و پنجمین دوره جشنواره موسیقی فجر

«من از هر روز زندگی‌ام لذت برده‌ام و خوشبختم...» صاحب این سخن نادر مشایخی است؛ آهنگساز و رهبر ارکستر. او در خانواده‌ای اهل هنر متولد شد و پرورش یافت، پدر زنده یاد جمشید مشایخی بازیگر سرشناس سینمای ایران و مادر نیز از هنرمندان و علاقه‌مندان به موسیقی آوازی. گیتی رئوفی از شاگردان محمود کریمی است - موسیقیدان و استاد صاحب سبک موسیقی آوازی- اما شرایط زندگی و حساسیت‌های همسرش مانع از آن شد که هدف خود را دنبال کند...و موسیقی میراث ماندگار خانواده، برای نادر مشایخی بود. او می‌گوید: «زندیک به نیم قرن در عرصه موسیقی حضور داشتم و تلاش کردم و بعد از این هم کارهایم تمام نمی‌شود و هدفم را ادامه خواهم داد...» قرار است در مراسم اختتامیه سی و پنجمین جشنواره موسیقی فجر برای نخستین بار از یک عمر فعالیت هنری نادر مشایخی تحلیل به عمل آید.

اولین تقدیر از او سال ۱۳۸۵ بود آن هم نه در کشورش در جشنواره موسیقی مدرن وین، یکی از معتبرترین جشنواره‌های موسیقی؛ و در آن مراسم اثری از مشایخی با عنوان «استخوان ایشانگو» همراه با فیلم مستند شفر اجرا شد... مشایخی می‌گوید: از انجام مراسم تجلیل بسیار خوشحالم آن هم در مملکت خودم و در صف استادان بزرگی چون هوشنگ ظریف و اقبلیا پرتو واین برای من نهایت خوشبختی است. البته این تجلیل‌ها در روند کاری من هیچ تأثیری نخواهد گذاشت چون من تنها برای خودم کار می‌کنم و هیچ گاه به‌خاطر خواسته مردم موسیقی نمی‌نویسم و به‌دنبال برا آورده کردن نیاز مردم نیستم بلکه خودم را تبدیل به نیاز می‌کنم و به عقیده من هر هنرمندی که به‌دنبال کار خلاقانه است باید چنین ایده‌ای را در پیش بگیرد در غیر این صورت دیده نخواهد نشد. من براین عقیده‌ام خوشبختی زمانی حاصل می‌شود که برای کاری که به آن عشق می‌ورزید تلاش کنید...

در بعد از ظهر یکی از روزهای بهمن ماه میهمان او در منزلش بودم، کمتر از یک هفته به شروع جشنواره باقی است. نادر مشایخی پس از سال‌ها دوری از این جشنواره، ۲۵ بهمن ماه (دومین روز جشنواره) ارکستر سمفونیک فرهنگ و هنر را روی صحنه می‌برد و رهبری آن را برعهده دارد. قرار است این ارکستر آثار آهنگسازان بزرگ دنیا را اجرا کند. او می‌گوید: در این برنامه قطعه «خدایا به ما صلح عطا کن» اثر آرو پرت از آهنگسازان بزرگ و موفق استونیایی اجرا می‌شود. این قطعه را آرو پرت به سفارش زوردی ساوال موزیسین معروف اسپانیایی نوشته است و موضوع آن مربوط به بمب‌گذاری سال ۲۰۰۴ در سه

نیستم به همین سبب، دلیلی بر کنسل کردن کنسرتم در جشنواره نبود، هر چند انتقادات و افتراهای بسیاری بود اما من براین باورم اگر از مسأله‌ای ناراحت‌م نباید آن را با یک صفحه سیاه در اینستاگرام مطرح کنم و با این کار به عذاب وجدان خود پایان بدهم؛خیر عذاب وجدان من تمام نمی‌شود بلکه باید بماند برای اینکه همه ما در این اتفاقات نقش داشتیم اما از ترس تبعات بعد از آن ترجیح دادم سخی به میان بیاوریم من نیز تقصیر کار هستم اما عذاب وجدانم را با زبان موسیقی بیان می‌کنم، من موزیسین باید جرات شکست خوردن را داشته باشم تا بتوانم احساسم را به بهترین شکل بیان کنم. جان برگر نویسنده و منتقد بزرگ هنری می‌گوید: «هنرمندان در کاری شکست می‌خورند که دیگران جرات آن را ندارند.» بنابراین باید توانایی شکست را داشت و آن را تحمل کرد و کار خود را ادامه داد. این شرایطی بوده که در آن زندگی بسیار تجربه کرده‌ام و نتیجه آن را هم دیده‌ام ومنتظر جبران هم نیستم چرا که به‌کار خودم اعتقاد دارم و همان هدف من است. من معتقدم بدترین منتقد کارهایم خودم هستم و خوب و بد را خود تشخیص می‌دهم.

نادر مشایخی حدوداً ۴۵ سال است در عرصه موسیقی فعالیت می‌کند و آن قدر علاقه‌مند و وابسته به هدفش است که اگر یک روز موزیک‌گوش نکند حال خوشی نخواهد داشت البته دیگر موسیقی را به‌عنوان یک عشق نمی‌بیند بلکه دیگر

عادت زندگی او شده است. او درآمدی از آهنگسازی ندارد وگویی صمیمی از اتفاق‌های زندگی‌اش و اینکه چطور موسیقی را انتخاب کرد و به این جایگاه رسید صحبت می‌کند. «پدرم با موسیقی مخالف بود و به من گفت به‌دنبال مطربی بروم اما بعدها که پشتکار و علاقه‌ام را دید نظرش تغییر کرد و برایم پیانو خرید از آن روز به بعد دیگر کسی من را ندید. خوب به خاطر می‌آورم، حدوداً ۴ ماه بدون ساز پیانو به کلاس موسیقی می‌رفتم. اولین معلم من خانم سعید خانی بود اگر اشتباه نکنم سال‌های ۵۲-۵۳ بود. عمه‌ام به علاقه‌مندی‌ام به موسیقی و پیانو پی برده بود و به من گفت پول کلاس را پرداخت می‌کند و همین هم شد. بعد از مدتی از استخدام جویای کارم بود و خانم سعید خانی گفته

بود انگیزه خوبی دارد اما ای کاش پیش از شروع کارش با من از کسی آموزش نمی‌دید و عمه‌ام در پاسخ گفت نادر موسیقی آموزش ندیده است و حتی ساز هم ندارد. بعد از من سؤال کرد تو که پیانو نداری چطور ساز می‌زنی! او را به اتاقم بردم و میز تحریرم را نشان دادم. میز تحریر را با کلاویه‌های پیانو نقاشی کرده بودم و از روی همین نقاشی‌ها نت‌ها را تمرین می‌کردم همین که صحبت‌هایم تمام شد عمه‌ام بسرعت پیش پدر رفت و او را صدا کرد و گفت ببین این پسر چقدر علاقه‌مند به موسیقی است تا آنجا که روی میز تحریر تمرین می‌کند، بایستی برای او پیانو تهیه کنیم.... و همین هم شد به‌عنوان هدیه تولد برایم پیانو خریدند. البته پیش‌تر گوشم به این ساز آشنا بود و از روی صفحه‌های موسیقی یا برنامه رادیویی به موسیقی کلاسیک علاقه‌مند بودم. رادیو هم که هر شب ساعت ۸ آثار فریدون ناصری را پخش می‌کرد.

بعد از خانم سعید خانی بواسطه آقای علیرضا مشایخی موسیقی را در کنار خانم پری برکشلی ادامه دادم نوازنده بسیار قهار و آشنا به آثار مدرن دنیا. او به علاقه‌مندی‌ام به آهنگسازی پی برد و من کارهایم خودم هستم و خوب و بد را خود تشخیص می‌دهم.

نادر مشایخی حدوداً ۴۵ سال است در عرصه موسیقی فعالیت می‌کند و آن قدر علاقه‌مند و وابسته به هدفش است که اگر یک روز موزیک‌گوش نکند حال خوشی نخواهد داشت البته دیگر موسیقی را به‌عنوان یک عشق نمی‌بیند بلکه دیگر عادت زندگی او شده است. او درآمدی از آهنگسازی ندارد وگویی صمیمی از اتفاق‌های زندگی‌اش و اینکه چطور موسیقی را انتخاب کرد و به این جایگاه رسید صحبت می‌کند. «پدرم با موسیقی مخالف بود و به من گفت به‌دنبال مطربی بروم اما بعدها که پشتکار و علاقه‌ام را دید نظرش تغییر کرد و برایم پیانو خرید از آن روز به بعد دیگر کسی من را ندید. خوب به خاطر می‌آورم، حدوداً ۴ ماه بدون ساز پیانو به کلاس موسیقی می‌رفتم. اولین معلم من خانم سعید خانی بود اگر اشتباه نکنم سال‌های ۵۲-۵۳ بود. عمه‌ام به علاقه‌مندی‌ام به موسیقی و پیانو پی برده بود و به من گفت پول کلاس را پرداخت می‌کند و همین هم شد. بعد از مدتی از استخدام جویای کارم بود و خانم سعید خانی گفته

نکرد حتی پیش از فوتش با شوخی به دوستان مشترکمان می‌گفت این پسر از ابتدا هم به‌دنبال کارهای عجیب و غریب بود. بعد از آن اولین کاری که ساختم ۱۶ سالم بود هنوز هم نگهداشتمش. این کار در گام دومینور شروع می‌شد و در گام لامینور به پایان می‌رسید. این قطعه را پیش خانم برکشلی نواختم گوش کرد و با خنده گفت خوب است اما چرا در یک گام دیگر تمام می‌شود...

اما اولین کار جدی‌ام قطعه‌ای بود به‌نام میلی متر نوازی که سال ۱۹۸۰ آن را در شهر «لپتس اتریش» و در قبرستانی در کنار کلیسا خاک کردم چرا که به اعتقاد من تاریخ مصرف این کار به پایان رسیده بود، جالب است بدانید آن روز این کار همراه با ارکستر اجرا شد. ابتدا تصویر من را نشان دادند که روی صندلی نشسته‌ام و پارتیتور کار را به‌دست گرفته‌ام بعد چند دقیقه کوتاه از جایم بلند شدم و دوربین هم مرا همراهی کرد و شروع کردم به بیل زدن و دفن کردن پارتیتور. این قطعه برای زمانی بود که علاقه‌مند به ساخت کارمدرن بودم و سعی می‌کردم بهترین کارها را بسازم. البته کیسی آن را در وین نگه داشته‌ام اما پارتیتور اصلی که به‌دست خط خودم بود برای همیشه از بین رفت.

از سال ۱۹۸۰ بازهم قطعاتی نوشتم اما از سال ۱۹۸۹ آهنگسازی را به‌صورت حرفه‌ای دنبال کردم و آن را نزد رومن هاوین اشتوک راماتی آهنگم که به عقیده من یکی از برجسته‌ترین آهنگسازان قرن بیستم بود. به من گفت اگر می‌خواهی پیش من کار کنی باید با آثار آهنگسازان بزرگ دنیا آشنا شوی و بعد از آن تمام زندگیت باید موسیقی مدیریت هنرستان تدریس هم می‌کرد. به یاد دارم اثری ساخته بودم و به استاد پورتراب گفتم امکانش هست این کار را گوش کنی! گفت مگر آهنگسازی هم انجام می‌دهی؟ پاسخ دادم با اجازه شما بله و شروع به نصیحت کرد و گفت ابتدا باید هارمونی بیاموزی و بعد آن ارکستراسیون و بعد فرم و آن زمان است که می‌توانی آهنگسازی کنی. گفتم استاد من که نمی‌خواهم در ۷۰ سالگی آهنگ بسازم و در آخر تصمیم گرفت کارم را گوش کند. رفتم نوار کاست را آوردم، صدایی که از آن خارج می‌شد چیزی شبیه پاکت مجاله خندید بود با نفس‌های پی‌درپی... کمی خندیدم و گفت خوب است ادامه بده... به‌نام یاد پورتراب اولین کار من را فراموش

ادامه در صفحه ۱۴

”

پدرم با موسیقی مخالف بود و به من گفت به‌دنبال مطربی نرو اما بعدها که پشتکار و علاقه‌ام را دید نظرش تغییر کرد و برایم پیانو خرید از آن روز به بعد دیگر کسی من را ندید

نگاه



پهر روز غریب‌پور عضو هیات انتخاب جشنواره موسیقی فجر

مردم ما در موسیقی حافظه تاریخی بی‌نظیری دارند سال‌های بسیاری است که در جریان رشد فزاینده هنر موسیقی قرار دارم؛ این ارتباط از راه‌های مختلفی برقرار بوده؛ از فرهنگسرای بهمن تا تأسیس ارکستر سمفونیک گرفته تا میزبانی سرآمدان موسیقی کشورمان و حتی در خانه هنرمندان هم در فضایی محدودتر «این بستان پرچهیز» را حس و لمس کرده‌ام. هرچند که امسال به سبب حضورم در شورای انتخاب آثار جشنواره موسیقی فجر، از امکان روبه‌رویی با خیل عظیمی از هنرمندان نوازنده و خواننده بهره‌مند شدم، شرایطی که بی‌اغراق همچون رعدی آسمانی می‌ماند، درست شبیه همان اتفاق یا چیزی که حضرت مولانا به «دهلی» بزرگ تشبیه کرده است. جلوه‌هایی از این صدای آسمانی در فیلم‌های ارائه شده به دبیرخانه قابل شنیدن بود؛ ده‌ها گروه دست به عرضه فیلم زده بودند که با امکانات حداقلی و در گوشه‌ای از خانه‌های خود ساخته وضبط کرده بودند، آن هم به امید شرکت و حضور در حرکتی فراگیرتر یا حتی رندانه‌تر برای اثبات وجود هنری‌شان و به‌دنبال دستیابی به شرایطی سهل‌تر برای حضور در اتفاقات بعدی از جمله کسب مجوز. اغلب این گروه‌ها به امید دستیابی به هر پیامد مثبتی که ممکن است برای آنان به‌دنبال داشته باشد در جشنواره موسیقی فجر شرکت کردند. با این حال حرجی نیست که در همه جهان جشنواره‌ها در شرایطی برپا می‌شوند که خواه ناخواه عده‌ای باید دست به انتخاب آثار بزنند؛ هر چند که اینجا ماجرا ابعاد دیگری هم دارد، از جمله ضرورت گذر هنرمندان و گروه‌های موسیقایی از هفت خان مجوزهایی که انواع مختلفی را شامل می‌شود و همین مسأله به گمانم هیجان و حتی اهمیت بیشتری به این حضور می‌دهد. یکی از نکات مهمی که حضور در هیات انتخاب جشنواره را برای من به‌دنبال داشت مواجه شدن با موج قابل توجهی از بانوان نوازنده بود که بی‌نهایت امیدوارکننده است. از همین رو یکی از نخستین مسائلی که طی برپایی جلسات شورای انتخاب به ذهنم رسید این سؤال بود که: «آیا همه این هنرمندان گمنام، نوازندگان و خوانندگان عاشق، برای عرضه داشته‌های خود به جامعه و معرفی هنر خود فرصتی خواهند یافت؟» البته در این بین شاید فضاهای مجازی و شبکه‌های اجتماعی را بتوان جالبی برای عرضه بخشی از این داشته‌های هنری دانست؛ راهی برای گریز و مغری برای عرض اندام، اما مسأله‌ای که نباید فراموش کرد این است که «دوران نوار کاست» لطمه بزرگی به موسیقی ما وارد کرد و هنوز هم خانواده موسیقی کشورمان در اجرای صحنه‌ای الکن هستند و بالطبع این لکنت به‌دلیل فقدان ارتباط آنها با تماشاگران بوده و همچنان هم هست.

به‌عنوان مثال به ندرت با بازیگری رادیویی مواجه می‌شود که به همان اندازه‌ای که در اجرای رادیویی موفق عمل می‌کند در اجرای صحنه‌ای هم قادر به نمایش گذاشتن قابلیت‌های خود باشد. چرا؟ دلیل آن واضح است؛ او از لمس نفس تماشاگران با پوست و گوشت خود محروم بوده و از این طریق موفق به کشف ایرادات کار خود در اجرای صحنه‌ای نشده و نقه‌میده که اینجا جای تکرار و رفع اشتباه نیست. به قول فرانسوی‌ها «جدول کلمات مقطوع را باید با خودکار نوشت، نه با مداد!» اینها را گفتم که بدانید کسب اعتماد به نفس امکانپذیر نیست مگر با اجرای زنده و آزمون و خطا. این مسأله هم تنها با همراهی مؤسسات فرهنگی، شهرداری‌ها، رسانه‌های تصویری و... کمک به تسهیل راهیابی به صحنه امکانپذیر می‌شود. بنابراین، این انرژی‌های حبس شده یا کم امکان برای اعلام موجودیت را که همچون موج‌هایی



خروشان هستند باید آزاد کرد، باید به آنان کمک کرد تا به روی صحنه‌ها، معابر و حتی در خانه‌ها به جریان بیفتند. آن وقت است که می‌توان منتظر شکل‌گیری کیفیتی بی‌نظیر از میان این کمیت بود و در انتظار تحقق این گفته حضرت مولانا مانده که گفته: «پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها / از دوار چرخ بگریزیم ما / بانگ گردش‌های چرخ است اینکه خلق / می‌سرایندش به تنبور و به حلق»

اما نکته آخر این است که اگر قرار باشد بانگ این چرخ را آشکار سازیم به صحنه‌ای در وسعت کره زمین نیاز است تا این هنرمندان گمنام فرصتی برای عرضه هنر خود بیابند و از آن سو مردم هم به‌عنوان انتخاب‌کنندگان نهایی قدم به عرصه بگذارند. اگر امکانی برای عرضه هنر هنرمندان وجود نداشت بسیاری از این آواها، نداها و تصنیف‌ها در جریان گذر زمان و در دست سیاست‌گذاران از میان می‌رفتند. برخلاف آنچه شهرت یافته، اینکه می‌گویند مردم ما حافظه تاریخی ندارند اما در بحث موسیقی من چنین اعتقادی ندارم. اتفاقاً مردم ما اصلی‌ترین حافظان ترانه‌ها و نغمه‌های هزار ساله‌ها و فرمانده واقعی آنها قلب و ذهنشان بوده و زمزمه‌ها را در هزار توی خاطره‌های قومی و گروهی شان حفظ کرده‌اند؛ اجازه بدهید همه آن گروه‌ها بی‌واهمه از رد و قبول چند نفر - ولو با حسن نیت تام و تمام - خود را در مصاف با گوش و ضریان قلب و ندای ذهن تماشاگران بیازمایند.